

نشریه علمی- پژوهشی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال اول، شماره دوم، بهار و تابستان ۱۳۹۰، صفحات ۱۶۶-۱۴۷

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۲/۰۵

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۰/۰۴/۱۸

رفتار سیاسی طاهریان در قبال خلافت عباسی

سیدحسین فلاح‌زاده^۱

چکیده

طاهریان اگر چه به طور رسمی از سال ۲۰۵ تا ۲۵۹ ق در خراسان حکومت کرده‌اند. اما فعالیت‌های سیاسی آنان از اواخر قرن دوم و در جریان نزاع امین و مأمون آغاز شده است. مقاله حاضر درصدد است تا رفتار سیاسی آنان را در قبال خلافت عباسی طی دوره مذکور بررسی کند. هرچند برخی از نویسندگان براین باورند که طاهریان اولین خاندان ایرانی هستند که درصدد کسب استقلال برآمده‌اند و از این جهت با خلافت ستیز داشته‌اند. اما ادعای این نوشتار بر آن است که طاهریان صرفاً کارگزاران خلافت عباسی بودند و در قبال خلافت رفتار سیاسی تبعی یا پیرومنشانه‌ای داشتند.

واژگان کلیدی: طاهریان، خلافت عباسی، مناسبات سیاسی.

مقدمه

خاندان طاهریان به طور رسمی از سال ۲۰۵ ق تا سال ۲۵۹ ق در خراسان حکومت کرده‌اند. این سال‌ها نیمه نخست قرن سوم را دربرمی‌گیرد. اما رفتار سیاسی آنان به طور دقیق از اواخر قرن دوم و در جریان نزاع امین و مأمون آغاز شد و تا اواخر قرن سوم ادامه داشت. درباره طاهریان و اقدامات آنان در خراسان اظهار نظرهای مختلفی صورت گرفته است. بسیاری از نویسندگان بر این باورند که آنان نقش برجسته‌ای در جهت کسب استقلال ایران در مقابل عباسیان داشته‌اند و بر این اساس از طاهریان به عنوان نخستین دولت مستقل یا نیمه‌مستقل ایرانی پس از حمله اعراب مسلمان یاد کرده‌اند.

در مقاله حاضر درصدد هستیم تا رفتار سیاسی خاندان طاهریان را در قبال خلافت عباسی و در واقع نقش سیاسی آنان را طی دوره حضورشان براساس داده‌های منابع اصلی و کهن تاریخی بررسی کنیم و به این سوال اصلی پاسخ دهیم که آیا رفتار سیاسی طاهریان در قبال خلافت عباسی، مطابق آنچه بسیاری از نویسندگان نوشته‌اند، رفتاری استقلال‌طلبانه و به تعبیری ستیزه‌جویانه بوده است یا این که آنان در قبال عباسیان رفتاری تبعی و پیرومنشانه داشته‌اند؟ به عبارتی دیگر آیا طاهریان درصدد براندازی خلافت عباسی و کسب استقلال ایران بوده‌اند یا این که تنها کارگزاران خلافت محسوب می‌شده‌اند که وظیفه مقابله با جریانات جدایی‌طلبانه و سرکوب این جریانات را نیز برعهده داشته‌اند؟

مقاله حاضر برخلاف بسیاری از تصورات، در صدد اثبات این فرضیه است که طاهریان نه تنها درجهت کسب استقلال ایران گامی برنداشته‌اند؛ بلکه عامل سرکوب‌گر برخی از این گونه جریانات سیاسی ستیزه‌جو نیز بوده و در واقع نقش حامیان و مدافعان خلافت عباسی را در ایران بازی کرده‌اند.

مفهوم رفتار سیاسی

بررسی مفهوم رفتار سیاسی ارتباط تنگاتنگی با فهم مفهوم سیاست دارد؛ لذا نخست به بررسی آن واژه می‌پردازیم. واژه سیاست (Policy) برگرفته از کلمه یونانی Polis به معنای

شهر است. این کلمه در زبان فارسی به معانی حکم راندن، اداره امور جامعه یا مملکت و نظایر آن به کار رفته است (معین، ۱۳۷۶ش، ج ۲: ۱۹۶۶).

در اصطلاح سیاسی نیز سیاست مترادف با قدرت، دولت و اداره امور همگانی به کار رفته است. سیاست را به اعمال قدرت و نفوذ در جامعه و همچنین حل تضادهای انسان‌ها تعریف کرده‌اند. علاوه بر این شاید بتوان علم سیاست را مطالعه کارکرد حکومت در جامعه شمرد (راش، ۱۳۸۱ش: ۴ و ۵).

ژولین فروند سیاست‌شناس فرانسوی در کتاب خود به نام «سیاست چیست؟» سیاست را اینگونه تعریف کرده است. سیاست: «فعالیتی اجتماعی است که با تکیه بر زور و بر پایه حقوق، امنیت خارجی و نظم داخلی یک واحد سیاسی خاص را تضمین کرده، نظم را در میانه نبردی که از تفاوت‌ها و تعارض‌های فکری و منفعتی به وجود می‌آید برقرار سازد» (س. نقیب‌زاده، ۱۳۷۹: ۲۸).

به نظر می‌رسد که برعکس نگرش اوایل قرن بیستم که قلمرو سیاست را محدود می‌دانستند، به تدریج دامنه آن گسترده‌تر لحاظ شده است.

«در دهه‌های ۱۹۷۰، ۱۹۸۰ م شاهد فشار برای وسعت بخشیدن بیشتر به تعریف سیاسی بوده‌ایم. دیرلاو و ساندرز از علوم سیاسی‌ای حمایت می‌کنند که به جنبه‌های غیردموکراتیک سیاست نیز توجه داشته باشد و سیاست را در زمینه محیط اجتماعی و اقتصادی مورد مطالعه قرار دهد. جنی چپمن (فمنیست) معتقد است که سیاست در مورد تمامی تصمیماتی است که زندگی ما را شکل می‌دهند. هیچ کس و هیچ چیز در اصل از حوزه این تعریف جدا شدنی نیست» (مارش و جری استوکر، ۱۳۷۸ش: ۲۷-۲۵).

بنابراین تعریف‌های جدید به نظر می‌رسد که قلمرو سیاست، دیگر محدود به دولت و قدرت نیست و همه امور مختلف مربوط به زندگی انسانی به نوعی در دایره سیاست قرار می‌گیرند. گمبل نیز معتقد است سیاست به عنوان جنبه‌ای از کلیه روابط اجتماعی در نظر گرفته می‌شود نه صرفاً فعالیت‌هایی که در نهادهای دولت متمرکز شده است (همان: ۲۷).

پس ارائه تعاریف فوق از سیاست اکنون به فهم رفتار سیاسی باید توجه کرد. اما اگر دایره سیاست تنها به قدرت و دولت محدود نباشد در آن صورت قلمرو رفتار و عمل سیاسی نیز بسیار گسترده و متنوع خواهد بود.

«هر موقع که به اتخاذ تصمیماتی چه از جانب دیگر مردمان و چه تنها برای خودمان می‌پردازیم به شکلی سیاسی عمل می‌نماییم. سیاست یک فعالیت بسیار گسترده است که در همه عرصه‌هایی که انسان‌ها در آن در تولید و باز تولید حیاتشان دخالت دارند رخ می‌دهد» (همان: ۲۸ و ۳۰).

بر این اساس رفتار سیاسی در واقع مفهومی بسیار فراگیر است که به نوعی همگی یا بیشتر رفتارهای ما را دربرمی‌گیرد زیرا تمامی رفتارهایی که از ما سر می‌زند، می‌تواند نسبتی با مقوله سیاست و قدرت در جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم داشته باشد.

برآمدن طاهریان

ظهور و بروز طاهریان در عرصه سیاسی را بایستی در تحولات اواخر قرن دوم جستجو کرد. مدتی بعد از آن که هارون خلیفه برجسته عباسی در سناباد نوقان واقع در خراسان درگذشت، علی‌رغم اقدامات پیشگیرانه او، بین دو فرزندش امین و مأمون کشمکش گسترده‌ای بر سر قدرت در گرفت. در آن هنگام که برخی از سران برجسته سیاسی و نظامی عباسی چون فضل بن ربیع و علی بن عیسی بن ماهان جانب امین را که در بغداد بود گرفتند، طاهربن حسین که بعدها او را ذوالیمینین نامیدند، به دفاع از مأمون روی آورد. او جزء سپاه هرثمه بن اعین بود که فضل بن سهل ذوالریاستین وی را انتخاب کرد.

بدین ترتیب طاهر، فرماندهی سپاه محدود مأمون در خراسان را جهت مقابله با تهاجم سپاه عظیم بغداد بر عهده گرفت که به پیروزی ناباورانه‌اش در مقابل سپاه بغداد و کشته شدن علی بن عیسی بن ماهان فرمانده آن منتهی شد.

این پیروزی بزرگ که نشان از قدرت نظامیگری برجسته طاهر داشت، همراه با موفقیت‌های دیگر او در مقابل تهاجمات خلافت و به خصوص اقدامات او در تصرف بغداد و برکنار ساختن و قتل خلیفه عاصی عباسی، موقعیت او را نزد مأمون برجسته ساخت.

اندیشه و رفتار سیاسی طاهر

در مورد رفتار سیاسی و اندیشه‌های طاهربن حسین هر چند کسانی از متأخرین و پژوهشگران کوشیده‌اند تا او را شخصیتی ضدعرب و مدافع و حامی استقلال ایران قلمداد کنند، اما تأمل و جستجو در منابع کهن تاریخی خلاف آن را به اثبات می‌رساند.

براساس اطلاعات مندرج در این منابع، طاهر نه تنها با سلطه اعراب و عباسیان ستیز نکرده است، بلکه همواره مدافع آنان نیز بوده است. او خلافت خلفا و به خصوص مأمون را از ناحیه خداوند دانست، در مقایسه مأمون و امام رضا (ع) خلیفه را مقدم می‌داشت و رنگ سیاه را که نماد عباسیان بود بر رنگ سبز که نماد علویان بود، ترجیح می‌داد. اکنون به نقل برخی از این شواهد تاریخی می‌پردازیم.

زمانی که طاهربن حسین به همراه هرثمه بن اعین بغداد را تصرف کرد و امین را دستگیر و به قتل رساند، نامه‌ای به مأمون که در مرو اقامت داشت نوشت. در این نامه طاهر پس از نکوهش امین آورده است:

«این نوشته را هنگامی به امیرالمؤمنین می‌نویسم که خدا مخلوع را کشته و امر خلافت امیرالمؤمنین را محکم ساخته و به وعده سابقش که انتظار آن می‌رفت وفا کرده است. سیاس خدای را که حق امیرالمؤمنین را به وی بازگرداند» (یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۱۳۶۲ ش: ۴۵۸). مسعودی نیز نقل کرده است که طاهر به هنگام مشاهده سر امین این آیه قرآن را تلاوت کرده است: «اللهم مالک الملک توتی الملک من تشاء و تعز من تشاء» (مسعودی، مروج الذهب، ۱۳۷۴ ش: ۴۱۴).

طاهر وظیفه بیعت گرفتن برای مأمون را نیز در مناطقی به انجام رسانده است. بنابر نوشته گردیزی، به دنبال کشته شدن امین، مأمون اداره بغداد را به طاهر سپرد و در همین

فرصت طاهر از اهل عراق، یمن، حجاز، و شام برای مأمون بیعت گرفت (گردیزی، ۱۳۶۳ش: ۱۶۹).

طاهر همان‌گونه که گذشت به ذوالیمینین شهرت داشت، این لقب در سخنان مخالفان وی نیز ذکر شده است:

یا ذالیمینین و عین واحده^۱ نقصان عین و یمین زائده^۱

در مورد علت نامیده شدن او به ذوالیمینین اگر چه برخی گفته‌اند که به سبب شمشیر زدن وی با دو دست در جنگ با علی بن عیسی بن ماهان بوده است، اما بیهقی وجه دیگری را ذکر کرده است که نشان از وفاداری کامل او به مأمون و ترجیح دادن وی بر امام رضا (ع) توسط طاهر دارد. مطابق این نقل زمانی که امام رضا (ع) را به دستور مأمون از مدینه به مرو می‌بردند، در بغداد طاهر نزد آن حضرت رسید تا با ایشان به عنوان ولیعهد مأمون بیعت کند، امام دست راست خود را طبق رسم جهت بیعت بیرون آوردند؛ اما طاهر دست چپ خود را پیش داشت و گفت که دست راستم در گرو بیعت مأمون است. چون امام رضا (ع) این جریان را در مرو برای مأمون باز گفتند، مأمون را بسیار خوش آمد و اعلام کرد که من آن دست چپ را راست نام کردم و بدین سبب طاهر را صاحب دو دست راست نامیدند (بیهقی، ۱۳۵۸ش: ۱۵۳).

وفاداری طاهر به مأمون و اعتماد خلیفه به او از این هم فراتر بود. مأمون پس از غلبه بر امین، تعدادی از یاران و نزدیکان خود از جمله فضل بن سهل، امام رضا (ع) و هرثمه بن اعین را به قتل رساند اما طاهر از این بین در امان ماند.

زمانی که مأمون از مرو به بغداد رسید، این طاهر بن حسین بود که به عنوان نخستین حاجت از او خواست تا لباس سبز را که نشان علویان بود کنار گذارد و به پوشیدن لباس سیاه که متعلق به نیاکان اوست روی آورد (خلیفه بن خیاط، ۱۴۱۴ ق: ۳۸۸؛ طبری، ۱۳۷۵ش، ج ۱۳: ۵۶۸۳) این رفتار که نشان از وفاداری کامل وی به عباسیان بود سبب شد تا مأمون

پس از استقرار در بغداد، در سال ۲۰۵ ق همه ولایت‌ها از مدینه السلام تا اقصای مشرق را به طاهر بن حسین بسپارد. پیش از آن جزیره و نگهبانی دو سمت بغداد و غیره به او داده شده بود.

طاهر و چگونگی ولایت بر خراسان

قدیمی‌ترین مورخی که در مورد چگونگی آغاز حاکمیت طاهریان بر خراسان سخن گفته، یعقوبی است. مورخ مذکور اطلاعات تاریخی خود در این زمینه را که ظاهراً از ابوالحسن مدائنی کسب کرده است، در هر دو کتاب باقیمانده‌اش یعنی البلدان و تاریخ آورده است. نوشته یعقوبی در البلدان مجمل است:

«طاهربن حسین بن مصعب بوشنجی چاره‌جویی کرد تا مأمون والیگری خراسان را به وی داد و فرمانروایی بر خراسان را برای وی نگاشت پس طاهر در سال ۲۰۵ رهسپار خراسان گردید» (یعقوبی، البلدان، ۱۳۵۶ش: ۸۴).

اما همین نویسنده در تاریخ خود به تفصیل ماجرای فوق را بررسی کرده است. اطلاعات طبری نیز تکمیل‌کننده مباحث یعقوبی است. بنابر نوشته مورخان مذکور، طاهربن حسین روزی در بغداد نزد مأمون رفت و به هنگام ملاقات چشمان مأمون را پر از اشک یافت. طاهر خود از مأمون سوالی نکرد اما پس از خروج از نزد خلیفه به یکی از دوستان خود که از نزدیکان مأمون بود یعنی احمدبن ابی‌خالد متوسل شد و از او خواست که علت گریه مأمون را پنهانی از او سوال کند. مأمون در پاسخ احمدبن ابی‌خالد به وی گفت که با دیدن طاهر به یاد برادر مقتول خود امین افتاده است و ناخودآگاه اشک در دیدگان وی جاری شده است. چون این خبر به طاهر رسید، اقامت در کنار مأمون در بغداد را صلاح ندانست و کوشید به شکلی از خلیفه فاصله بگیرد.

طاهر سه میلیون درهم به احمدبن ابی‌خالد منشی مأمون داد تا برای او چاره‌ای بیندیشد. احمدبن ابی‌خالد حيله‌ای به کار بست. بدین ترتیب که از قول غسان‌بن عباد عامل خراسان نامه‌ای به مأمون نوشت و از او خواست تا وی را از خراسان معاف دارد. پس از آن که مأمون در صدد انتخاب فرد جدیدی برای عمارت بر خراسان برآمد احمدبن ابی‌خالد به مأمون

پیشنهاد کرد که حکومت خراسان را به طاهر بسپارد. بدین صورت مأمون اداره خراسان را به جای غسان بن عباد به طاهر بن حسین سپرد و طاهر در اواخر سال ۲۰۵ ق یا اوایل سال ۲۰۶ ق به خراسان رفت (یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۱۳۶۲ش: ۴۷۵؛ طبری، ۱۳۷۵ش، ج ۱۳: ۵۶۸۸؛ مسکویه، ۱۳۸۰ش: ج ۴، ۲۸).

سرانجام طاهر بن حسین در خراسان

آمدن طاهر بن حسین به خراسان از طرف مأمون با شورش حمزه خارجی همراه بود. طاهر جهت حفظ سلطه خلافت در شرق و سرکوبی خوارج، سپاهسانی به دنبال هم جهت سرکوبی حمزه ارسال کرد (همان: ۴۷۵). از طرفی مأمون حکومت جزیره، شام، مصر و مغرب را به عبدالله بن طاهر سپرد و او را فرمان داد تا با یاغیان در آن مناطق جنگ کند. عبدالله در سال ۲۰۶ ق دو ماه پس از رفتن پدرش به خراسان به رقه رفت و با نصر بن شیبث یاعی در کیسوم و توابع آن از ناحیه جزیره جنگ کرد و دیگر یاغیان را نیز آرام ساخت (همان).

طبری نامه مفصلی را از طاهر خطاب به فرزندش در همین ایام نقل کرده است که به عنوان وصیت طاهر شهرت دارد. در این نامه که مأمون آن را دید و برای عاملان دیگر خود نیز ارسال کرد، طاهر نه تنها هیچ گونه مقاومت و ایستادگی ای را در مقابل خلافت از فرزند خود نخواست است؛ بلکه بر عکس او را به انجام وظایف خود به شکل بهتری سفارش کرده است (طبری، پیشین: ۵۷۰۵-۵۶۹۲).

تنها رفتار محدود مخالفی که از سوی طاهر یکی دو سال بعد از حکمرانی در خراسان انجام گرفت آن بود که در روز جمعه‌ای او خطبه خواند اما برای امیرالمؤمنین در خطبه دعا نکرد و همین اقدام مرگ وی را به همراه داشت. «خبرگزاری خراسان نوشت و گزارش داد که طاهر بن حسین در روز جمعه منبر رفته و برای مردم خطبه خوانده و برای امیرالمؤمنین دعا نکرده است» (یعقوبی، پیشین: ۴۷۷؛ همچنین ر.ک: طبری، پیشین: ۵۷۰۷؛ مسکویه، پیشین: ۲۸).

یعقوبی در البلدان با اندکی تفاوت خبر مذکور را نقل کرده است: «چون نظر بدی از مأمون به وی رسید مخالفتی ورزید که در آن جانب احتیاط را نگه داشت و مأمون خبر آن را

دریافت و به قولی در کشتن وی به وسیله زهر حيله کرد. طاهر در سال ۲۰۷ درگذشت» (یعقوبی، البلدان، ۱۳۵۶ش: ۸۴).

هندوشاه نججوانی در قرن هشتم از برخی اقدامات طاهر و نگارش نامه توسط مأمون به او و سرانجام کشتن او سخن گفته است:

«مأمون، طاهر را با مشورت احمدبن ابی‌خالد ارسال کرد بعد از مدتی از طاهر حرکات نامرزی صادر شد. مأمون، نامه با تهدید تمام به او نوشت و او را از بی‌راهی منع کرد. طاهر آن نامه را جوابی نوشت و در عقب آن عاصی شد و نام مأمون از خطبه بینداخت و خبر به مأمون رسید. مأمون، احمدبن ابی‌خالد را گفت اگر تدبیر نکنی بازخواستی بلیغ خواهی یافت. احمد گفت هم در این نزدیکی خبر هلاک او بشنوی. بعد برای او هدایایی فرستاد و طاهر کامخ دوست داشتی. قدری کامخ مسموم برای او فرستاد. طاهر بخورد و هلاک شد. بعضی گویند هنگام رفتن او به خراسان خادمی به او بخشید و زهری به خادم داد تا اگر طاهر خلاف کند در طعام او کند و آن خادم چنین کرد» (نججوانی، ۱۳۵۷ش: ۱۶۹).

با توجه به آن چه گذشت در صورتی که بپذیریم طاهر در آخر عمر قصد سرکشی علیه مأمون را داشته است، این رفتار سیاسی او چندان قابل توجه نیست زیرا در مقایسه با آن چه او پیش از آن در رفتارهای متعدد تبعی از خود نشان داده است، بسیار ناچیز است. گذشته از آن اقدام عباسیان در نصب فرزند او به عنوان کارگزار خراسان پس از مرگ طاهر، این نکته را روشن می‌کند که اقدامات طاهر در نظر آنان امری شخصی تلقی شده است و به هیچ وجه به عنوان مشی اصلی خاندان طاهری به حساب نیامده است.

علاوه بر این در سراسر حیات سیاسی فرزندان طاهر هیچ گاه مشابه رفتار فوق از سوی آنان اتفاق نیفتاد؛ بلکه همواره ایشان جنبه انقیاد و فرمانبرداری را در رفتارهای خود در قبال خلافت عباسی ملحوظ می‌داشته‌اند.

طاهریان پس از طاهر بن حسین

همان گونه که گذشت، به دنبال مرگ طاهر فرزندان او از سوی خلفای عباسی عهده‌دار اداره خراسان شدند. طلحه بن طاهر نخستین فردی بود که از سوی مأمون جانشین پدرش شد. به دنبال مرگ او در سال ۲۱۵ ق، مأمون عبدالله بن طاهر را که والی نواحی عراق عجم و آذربایجان گردیده بود، به جای برادرش والی خراسان کرد. عبدالله در نیشابور استقرار یافت و سرانجام در سال ۲۳۰ ق درگذشت. پس از او واثق پسرش طاهر بن عبدالله را به حکومت خراسان گماشت. با مرگ وی در سال ۲۴۸ ق مستعین فرزند او محمدبن طاهر را جانشین وی ساخت که تا سال ۲۵۹ ق حکومت او برقرار بود و سرانجام به دست یعقوب لیث برکنار و دستگیر شد (یعقوبی، البلدان، پیشین: ۸۴ و ۸۵).

طاهریان گذشته از خراسان، در بغداد و نواحی دیگر نیز از طرف خلفای عباسی مناصبی را عهده‌دار بودند که اقتدار آنان را تا سال‌ها پس از سقوط نیشابور حفظ کرد.

طاهریان و رفتار سیاسی تبعی در قبال خلافت

پیش از این رفتار سیاسی پیرومنشانه طاهربن حسین را در قبال خلافت عباسی تشریح کردیم. به دنبال مرگ او فرزندان وی نیز همان رفتار را در قبال خلافت در پیش گرفتند. در طی سال‌های حکمرانی طاهریان بر خراسان و دیگر نواحی، آنها نه تنها همواره به دفاع از قدرت و مشروعیت خلافت می‌پرداختند، بلکه هرگونه حرکت و جنبش سیاسی مخالف عباسیان نیز به دست آنان سرکوب می‌شد. از این روی رفتار سیاسی طاهریان در قبال خلافت که رفتاری تبعی و پیرومنشانه بود در نقطه مقابل رفتارهای ستیزه‌جویانه دیگرانی چون علویان و صفاریان قرار داشت. در این جا به بررسی بخشی از دیگر اقدامات و رفتارهای طاهریان که در منابع انعکاس یافته است، می‌پردازیم.

همان گونه که پیش از این اشاره شد، گذشته از خراسان، طاهریان در عراق و نقاط دیگری نیز حضور داشتند. در بغداد مقام صاحب شرطگی را شاخه‌ای از طاهریان به دست گرفته بودند. در این مناطق نیز رفتار سیاسی آنان در جهت دفاع از خلافت بروز یافته است.

تقریباً هم‌زمان یا اندکی پس از رفتن طاهر به خراسان، مأمون، عبدالله بن طاهر را بر جزیره و شام و مصر و مغرب حاکم کرد و همه توابع آن را به وی واگذار نمود و وظیفه سرکوبی مخالفان خلافت را به او سپرد. به دنبال این حکم عبدالله بن طاهر در سال ۲۰۶ ق و حدود دو ماه پس از رفتن پدرش به خراسان جهت انجام این ماموریت به رقه رفت و با نصر بن شیبث نصری در کیسوم و توابع آن از نواحی جزیره نبرد کرد. او همچنین نامه‌هایی به دیگر شورشیان در مناطق جزیره و شامات نوشت و موفق شد اطاعت آنان را جلب کند (یعقوبی، پیشین: ۴۷۴).

یعقوبی علاوه بر این از ظفر یافتن عبدالله بن طاهر بر نصر بن شیبث در سال ۲۱۰ ق خبر داده است (همان: ۴۸۰).

حضور در شام و سرکوبی یاغیان و پس از آن استقرار در مصر و هموار نمودن سلطه خلافت بر آن سرزمین از دیگر اقدامات عبدالله بن طاهر برای خلافت عباسی است (همان: ۴۸۱ و ۴۸۲).

همچنین طبق آنچه در منابع آمده است در سال ۲۱۱ ق خبری به مأمون رسید که عبدالله بن طاهر به فرزندان علی بن ابی طالب تمایل یافته است. مأمون در صدد امتحان نمودن او برآمد و جاسوسی را نزد او فرستاد تا در لباس یک علوی به طور مخفی وی را به سوی قاسم بن ابراهیم بن طباطبا دعوت کند. اما عبدالله بن طاهر به او گفت که چگونه بیعت مأمون را بشکنم در حالی که به من نعمت‌ها داده است و مهر من در شرق و غرب روان است. آن جاسوس نزد مأمون آمد و عکس‌العمل عبدالله را گزارش داد و مأمون از وفاداری عبدالله بن طاهر خوشدل شد (طبری، پیشین، ج ۱۳: ۵۷۳۶ و ۷۳۵؛ مسکویه، پیشین، ج ۴، صص ۱۶۴-۱۶۲).

گذشته از سرکوبی قیام‌های ضد خلافت در شام، جزیره و مصر به دست عبدالله بن طاهر، آن دسته از قیام‌های ضد عباسیان که در نواحی داخلی ایران به خصوص خراسان و سیستان و طبرستان و غیره انجام می‌گرفت نیز توسط طاهریان سرکوب می‌شد.

برای نمونه زمانی که محمدبن قاسم علوی طالبی در طالقان خراسان در سال ۲۱۹ ق قیام کرد و سوی شخصی مورد رضایت از خاندان پیامبر (ص) دعوت کرد، طاهریان به سرکوبی او پرداختند که به هزیمت و دستگیری محمدبن قاسم و ارسال او نزد معتصم منتهی گردید (طبری، پیشین: ۵۸۰۱ و ۵۸۰۰؛ مسکویه، پیشین: ۱۷۷ و ۱۷۶).

قساوت طاهریان در برخورد با مخالفان خلافت به خصوص علویان به گونه‌ای بود که گاه مورد انتقاد شدید قرار می‌گرفتند. برای نمونه زمانی که قیام یحیی بن عمر علوی در کوفه در سال ۲۵۰ ق توسط ایوب‌بن حسن عامل محمدبن عبدالله طاهری سرکوب شد، سر وی را که به قتل رسیده بود نزد محمدبن عبدالله طاهری آوردند. وقتی سر به خانه محمدبن عبدالله رسید تغییر یافته بود، یکی را می‌جستند که گوشت آن را بکند و حذقه و گوشت گردن را در آورد، اما نیافتند. قصابان گریزان شدند میان سلاخانی که در زندان بودند کسی را می‌جستند که این کار را انجام دهد اما احدی بدان رغبت نمی‌کرد تا این که سرانجام این کار به دست یکی از عاملان زندان نو انجام گرفت. محمدبن عبدالله فردای روزی که سر یحیی به نزد وی رسیده بود دستور داد تا آن را به نزد مستعین بردند و خود فتح‌نامه‌ای برای خلیفه نوشت. هنگامی که بدان سبب کسانی از عباسیان او را تهنیت می‌گفتند، یکی از هاشمیان بدو گفت: ای امیر تو را به سبب کشته شدن کسی تهنیت می‌گویند که اگر پیامبر (ص) زنده بود به همین سبب به او تسلیت می‌گفتند. ای پسران طاهر بخورید که بیماری‌زاست و گوشت پیغمبر گوارا نیست (طبری، پیشین: ۶۱۳۴ - ۶۱۲۸).

مسعودی نیز در مورد قتل یحیی آورده است که او مردی دیندار و نسبت به عوام و خواص مهربان بود. وقتی کشته شد مردم از غم او سخت بنالیدند و بیگانه و خویش رثای او گفتند و بزرگ و کوچک غم او خوردند و والا و دون فغان کردند. مسعودی اشعار چندی را که در رثای وی سروده شده است نقل می‌کند که مضمون یکی از آنها چنین است:

آیا چشمی به خواب می‌رود در صورتی که پسر پیغمبر در خاک خوابیده است. ای بنی طاهر فرومایگی خصلت شماست و سرباز و سر پوشیده شما خیانتکار است. شمشیر شما

در خاندان محمد به کار می‌رود. هر روز از خون آنها می‌نوشید اما عطش شما فرو نمی‌نشیند. این روش که درباره طالبیان دارید ناروا است (مسعودی، پیشین: ۵۵۵ و ۵۵۴).

همان گونه که گذشت، جنبش‌های چندی در ایران که در مخالفت با عباسیان شکل گرفته بودند به دست طاهریان سرکوب شدند. از جمله آنان قیام مازیار است. در پی قیام مازیار علیه خلافت عباسی، عبدالله بن طاهر، عموی خویش حسن بن حسین را با سپاهی انبوه از مردم خراسان سوی مازیار فرستاد که در نتیجه مازیار شکست خورد و دستگیر شد و نزد معتصم ارسال گردید (طبری، پیشین، ج ۱۳: ۵۹۱۹ - ۵۹۱۷؛ گردیزی، پیشین: ۳۰۱).

ستیز طاهریان با قیام‌هایی چون محمد بن قاسم علوی، مازیار، یحیی علوی و غیره و غلبه بر آنها به معنی پیروزی همیشگی طاهریان بر جنبش‌های خلافت ستیز محسوب نمی‌شود، زیرا حداقل در دهه آخر حیات سیاسی طاهریان در ایران آنان با جنبش‌هایی روبه‌رو شدند که توان غلبه بر آنها را نداشتند و مساعی آنها در سرکوبی چنین حرکت‌هایی ناکام ماند. قیام علویان طبرستان که در سال ۲۵۰ ق و قریب یک دهه پیش از انقراض طاهریان در مناطق تحت قلمرو آنان روی داد، نمونه چنین جنبش‌هایی است که طاهریان را به عقب‌نشینی وادار ساخت. زیرا حسن بن زید موفق شد سلیمان بن عبدالله طاهر را شکست دهد (مسعودی، پیشین: ۵۷۸).

علاوه بر طبرستان، در قزوین و زنجان نیز شخصی به نام حسین کوبی که از اعقاب علی بن ابی طالب (ع) بوده است، در سال ۲۵۱ ق قیام کرد و طاهریان را از آن مناطق بیرون کرد (طبری، پیشین، ج ۱۴: ۶۲۲۶).

مسعودی از قیام شخص دیگری به نام حسن بن اسماعیل معروف به کرکی در سال ۲۵۰ ق در قزوین سخن گفته است که سرانجام موسی بن بغا با او در افتاد و وی به دیلم نزد حسن بن زید گریخت (مسعودی، پیشین: ۵۵۸).

اما همزمان با ظهور علویان در طبرستان، قیام‌های چندی نیز در ری صورت گرفت که البته با سرکوبی طاهریان مواجه شد. بنابر نوشته مسعودی در سال ۲۵۰ ق محمد بن جعفر بن حسین در ری قیام کرد و از حسن بن زید فرمانروای طبرستان دعوت می‌کرد که با

سیاهپوشان خراسان مواجه شد و عاقبت اسیر گردید و او را به نیشابور پیش محمد بن عبدالله بن طاهر بردند و سرانجام در زندان در گذشت. پس از او احمد بن عیسی بن علی بن حسن بن علی بن حسین (ع) در همان جا قیام کرد که به الرضا من آل محمد دعوت می‌کرد که با محمد بن طاهر که به ری آمده بود، وارد جنگ شد و شکست خورد.

یک سال بعد حسین بن محمد بن حمزه بن عبدالله بن حسین (ع) نیز در کوفه قیام کرد که طاهریان بغداد یعنی محمد بن عبدالله بن طاهر سپاهی به سالاری ابن خاقان به سوی او فرستاد که به شکست طالبی و نهران شدن او انجامید (همان: ۵۵۹).

برافتادن طاهریان به دست یعقوب و عکس‌العمل خلافت

اگر ظهور علویان طبرستان برای طاهریان و خلافت عباسی بحرانی برجسته محسوب می‌شد، ظهور یعقوب لیث و صفاریان را بایستی چالشی دیگر فرا روی آنان به حساب آورد که به انقراض طاهریان در خراسان منتهی گشت. در واقع بین جنبش‌های ستیزه‌جویانه، این جنبش یعقوب لیث بود که موفق شد با بر انداختن طاهریان از نیشابور، در حقیقت پایه اصلی قدرت خلافت عباسی را در شرق نابود سازد و به حدود نیم قرن تلاش و مساعی طاهریان برای حفظ اقتدار و سلطه عباسیان در ایران پایان بخشد، هر چند قبل از یعقوب، حسن بن زید ضربات کوبنده‌ای بر آنان وارد کرده بود.

اعتراضات و مخالفت‌های گسترده خلفا با این اقدام یعقوب لیث در برانداختن طاهریان، که پس از سقوط طاهریان در شکل‌های مختلف علیه یعقوب بروز یافت، نشان از ضربه هولناکی بود که با برافتادن طاهریان به دست یعقوب، بر پیکر خلافت عباسی وارد آمده بود. طبری آورده است که پس از ورود یعقوب به نیشابور و رسیدن خبر آن به بغداد، خلیفه در اعتراض، حاتم بن زیرک را سوی وی فرستاد (طبری، پیشین، ج ۱۵: ۶۴۳۹). به دنبال آمدن نماینده خلیفه، یعقوب ناچار شد با ارسال نمایندگانی به بغداد به توجیه رفتار خود بپردازد که مورد پذیرش خلیفه واقع نشد.

«فرستادگان یعقوب گفتند که جانفروشان و مخالفان بر خراسان چیره شده‌اند و محمد بن

طاهر ضعیف است. مردم خراسان به یعقوب نامه نوشتند و از او خواسته‌اند سوی آن‌ها رود و

کمکشان کند و او سوی خراسان رفته و چون به ده فرسخی نیشابور رسیده مردم آن جا به سوی وی رفته‌اند و شهر را به او تسلیم کرده‌اند. به آنها گفته شد که امیر مؤمنان عمل یعقوب را تأیید نمی‌کند و دستور می‌دهد که به کاری که وی را بر آن گماشته باز گردد، نمی‌باید بی‌دستور امیر مؤمنان چنین کرده باشد. اگر چنین کند از دوستان است و الا از مخالفان. سپس فرستادگان یعقوب را پس فرستادند» (همان: ۶۴۴۰ و ۶۴۳۹).

همچنین در سال ۲۶۱ ق یعنی دو سال پس از سقوط نیشابور خلیفه در بغداد به عبیدالله بن عبدالله طاهری دستور داد تا حج گزاران خراسان و ری و طبرستان و گرگان را که در بغداد بودند، جمع کند و مکتوبی بدین مضمون بر آنها بخواند که خلیفه یعقوب را بر خراسان نگماشته، بلکه دستور بیزاری جستن از او را به خاطر اقداماتش صادر کرده است (همان، صص ۶۴۴۵ و ۶۴۴۴).

ده سال بعد یعنی در سال ۲۷۱ ق نیز مجدداً همین عمل تکرار شد و به دستور معتمد عمرو لیث در جمع حج گزاران خراسان در بغداد معزول و مورد لعن قرار گرفت و دستور داده شد تا او را بر منبرها لعن کنند و خلیفه اعلام کرد که خراسان را به محمد بن طاهر سپرده است.

هر چند رؤیای برقراری مجدد طاهریان بر خراسان برای خلافت تحقق نیافت، اما با برآمدن سامانیان که قدم بر جای پای طاهریان نهادند، مجدداً اقتدار و مشروعیت خلافت در شرق به رسمیت شناخته شد و مخالفان سر بر آورده در مقابل خلافت یعنی صفاریان و علویان طبرستان که طاهریان از پس آنان بر نیامده بودند به دست اینان سرکوب شدند.

طاهریان و توسعه گفتمان سیاسی رسمی

طاهریان در سال‌های حضور خود در شرق نه تنها حافظ منافع عباسیان بودند بلکه با ترویج فرهنگ سیاسی رسمی، خلافت عباسی را به صورت تنها حکومت مشروعی جا انداختند که سزاوار تبعیت بود. اطاعت از طاهریان نیز از آن جهت ضروری بود که آنان گماشتگان خلفا بودند و از طرف خلیفه منشور و لواء داشتند.

این فرهنگ سیاسی که جامعه پذیری سیاسی نیز در شعاع آن صورت می‌گرفت پس از انقراض طاهریان هم چنان برقرار بود و به صورت بحرانی سیاسی فرا روی یعقوب لیث قرار گرفت. یعقوب لیث در نیشابور با توجه به رواج همین فرهنگی رسمی خلافت با چالش مشروعیت روبه‌رو شد، زیرا او بر خلاف طاهریان حکمی از ناحیه خلیفه نداشت.

«یعقوب به نیشابور قرار گرفت. پس او را گفتند که مردمان نیشابور می‌گویند که یعقوب عهد و منشور امیرالمؤمنین ندارد و خارجی است» (همان: ۶۶۲۷).

او ناچار شد با نشان دادن شمشیر به جای حکم و زیر سوال بردن مشروعیت خلیفه، قدرت خود را علت اصلی اقتدار خویش نشان دهد.

طاهریان و خراج خراسان

وفاداری طاهریان به خلافت و اعتماد عباسیان به آنان سبب شده بود تا خلفا دست طاهریان را در مصرف خراج خراسان باز نگه دارند و علاوه بر آن از عراق نیز مبالغی در اختیار آنها قرار دهند.

«در همه سال‌ها به جز خمس‌هایی که از مرزها به دست می‌آمد چهل میلیون درهم می‌رسید که آل طاهر همه‌اش را در راهی که صلاح می‌دیدند مصرف می‌کردند و علاوه بر اینها از عراق هم به جز هدیه‌ها سیزده میلیون در هم برای ایشان فرستاده می‌شد» (یعقوبی، البلدان، پیشین: ۸۶ و ۸۵).

این نکته از آن جهت حائز اهمیت است که عباسیان همواره به خراج خراسان چشم دوخته بودند، به گونه‌ای که طبق نوشته بیهقی، هارون الرشید در مجلسی که در بغداد آراست و در آن خراج ارسالی علی بن عیسی بن ماهان را به نمایش گذاشت، فضل بن یحیی برمکی را به سبب عدم ارسال کامل خراج خراسان در زمان حکومتش بر آن منطقه مورد بازخواست قرار داد (بیهقی، ۱۳۵۸ ش: ۴۷۳-۴۷۰).

نتیجه گیری

خاندان طاهریان را می توان از جمله خاندان های برجسته ایرانی دانست که در قرن سوم رفتار سیاسی چشمگیری را در قبال خلافت عباسی از خود نشان داده اند. اما این رفتار بر خلاف منش بخش دیگری از ایرانیان به طور کلی در جهت حفظ و حراست از خلافت و در شکل تبعی و پیرومنشانه بروز یافته است.

دیدگاه بسیاری از نویسندگان ایرانی راجع به طاهریان بدین گونه است که آنان را تلاش گرانی در جهت کسب استقلال ایران در قبال سلطه اعراب به حساب آورده اند. اما این نظریه چندان بر منابع کهن استوار نیست. در پرونده سیاسی طاهریان به جز آن چه در مورد روزهای آخر حیات سیاسی طاهر نقل شده است که در خطبه روز جمعه نامی از خلیفه نبرد، هیچ حرکت ستیزه جویانه دیگری در مقابل خلفای عباسی ثبت نشده است بلکه برعکس، آن چه منابع انعکاس داده اند، تلاش های گسترده آنان جهت سرکوبی جنبش های ستیزه جویانه ای است که به دست خوارج، علویان، مازیار، و غیره در مقابل عباسیان روی داده است. بر این اساس می توان رفتار سیاسی طاهریان را در گفتمانی تحلیل کرد که نتیجه عملی آن تداوم و بقای سلطه و اقتدار عباسیان و فرهنگ سیاسی رسمی خلافت بوده است.

منابع

- ۱- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی (۱۳۹۹ ق)، «کامل فی التاریخ»، بیروت، دارالفکر.
- ۲- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن (۱۴۱۵ ق)، «المنتظم فی تواریخ الملوک و الامم»، حقه و قدمها دکتور سهیل ذکار، بیروت، دارالفکر.
- ۳- الاصفهانی، ابوالفرج (۱۳۸۵ ق)، «مقاتل الطالبیین»، قم، موسسه دارالکتاب للطباعه والنشر، الطبعة الثانية.
- ۴- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر (۱۳۹۴ ق)، «نسب الاشراف»، تحقیق الشیخ محمدباقر المحمودی، بیروت، موسسه الاعلمی.
- ۵- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر (۱۳۷۸ ش)، «فتوح البلدان»، ترجمه دکتور محمد توکل، تهران، نشر نقره، چاپ دوم.
- ۶- بیهقی، خواجه ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۵۸ ش)، «تاریخ بیهقی»، تصحیح علی اکبر فیاض، تهران، انتشارات کتابخانه ایرانمهر.
- ۷- جوزجانی، قاضی منهاج سراج (۱۳۶۳ ش)، «طبقات ناصری»، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب.
- ۸- جهشیاری، ابو عبدالله محمد بن عبدوس (۱۴۰۸ ق)، «کتاب الوزراء و الکتاب»، بیروت، دارالفکر الحدیث للطباعه والنشر.
- ۹- خلیفه بن خیاط (۱۴۱۴ ق)، «تاریخ»، حقه و قدم له الدکتور سهیل ذکار، بیروت، دارالفکر للطباعه و النشر.
- ۱۰- دینوری، ابن قتیبہ (۱۴۱۳ ق)، «الامامه و السیاسه المعروف بتاریخ الخلفاء»، قم، شریف رضی.
- ۱۱- _____ (۱۴۰۶ ق)، «عیون الاخبار»، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ۱۲- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۳۶۶ ش)، «خبار الطول»، ترجمه دکتور محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی، چاپ دوم.

- ۱۳- ذهبی، محمد ابن احمد (۱۴۰۹ق)، «تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام»، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دارالکتب العربی.
- ۱۴- رازی، ابوحاتم (۱۳۸۲ ش)، «گرایش‌ها و مذاهب اسلامی در سه قرن نخست هجری»، ترجمه علی آقانوری، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- ۱۵- راش، مایکل (۱۳۸۱ ش)، «جامعه و سیاست»، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، سمت.
- ۱۶- السمعانی، ابوسعید عبدالکریم (۱۹۸۸م)، «الانساب»، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ۱۷- سهمی، حمزه بن یوسف (۱۴۰۷ ق)، «تاریخ جرجان»، بی‌جا، عالم الکتب، الطبعة الرابعة.
- ۱۸- شبانکاره‌ای، محمدبن علی بن محمد (۱۳۷۶ ش)، «مجمع الانساب»، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم.
- ۱۹- صدیقی، غلامحسین (۱۳۷۲ ش)، «جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم هجری»، تهران، پازنگ.
- ۲۰- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (۱۳۷۵ ش)، «تاریخ الرسل والملوک»، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ ششم.
- ۲۱- طقوش، محمد سهیل (۱۳۸۰ش)، «دولت عباسیان»، ترجمه حجت‌الله جودکی، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- ۲۲- فرای. ن. (۱۳۶۳ ش)، «تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه»، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر.
- ۲۳- فیرحی، داود (۱۳۷۸ ش)، «قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام (دوره میانه)»، تهران، نشر نی.
- ۲۴- فیرحی، داود (۱۳۸۲ ش)، «نظام سیاسی و دولت در اسلام»، تهران، سمت.
- ۲۵- قادری، حاتم (۱۳۵۷ش)، «تحول مبانی مشروعیت خلافت از آغاز تا فروپاشی عباسیان»، تهران، انتشارات بنیان.

- ۲۶- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک ابن محمود (۱۳۶۳ ش)، «تاریخ گردیزی»، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب.
- ۲۷- مارش، دیوید و استوکر جری (۱۳۷۸ ش)، «روش و نظریه در علوم سیاسی»، ترجمه دکتر امیر محمد حاجی یوسفی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۲۸- مجهول المؤلف (۱۹۷۱ م)، «خبر الدوله العباسیه و فیہ اخبار العباس و ولده»، تحقیق الدكتور عبدالعزيز الدوری، بیروت، دارالطبعه.
- ۲۹- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (بی‌تا)، «التنبیه و الاشراف»، قاهره، دارالصاوی للطبع و النشر.
- ۳۰- _____ (۱۳۷۴ ش)، «مروج الذهب و معادن الجوهر»، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم.
- ۳۱- مسکویه رازی، ابوعلی (۱۳۸۰ ش)، «تجارب الامم»، حقه و قدم له الدكتور ابوالقاسم امامی، طهران، دار سروش للطباعه و النشر.
- ۳۲- معین، محمد (۱۳۷۶ ش)، «فرهنگ فارسی»، تهران، امیرکبیر، چاپ یازدهم.
- ۳۳- مقدسی، مطهرین طاهر (۱۳۷۴ ش)، «فرینش و تاریخ»، ترجمه دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگه.
- ۳۴- مولف مجهول (۱۳۷۳ ش)، «تاریخ سیستان»، بازخوانی جعفر مدرس صادقی، تهران، نشر مرکز.
- ۳۵- مولف مجهول (بی‌تا)، «مجمل التواریخ و القصص»، تصحیح ملک الشعراى بهار، بی‌جا، چاپ دوم.
- ۳۶- نجوانی، هندوشاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی (۱۳۵۷ ش)، «تجارب السلف»، تصحیح عباس اقبال، تهران، کتابخانه طهوری، چاپ سوم.
- ۳۷- یعقوبی، ابن واضح (۱۳۵۶ ش)، «البلدان»، ترجمه دکتر محمدابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ سوم.
- ۳۸- یعقوبی، ابن واضح (۱۳۶۲ ش)، «تاریخ یعقوبی»، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم.